

# طیران آدمیت

دکتر اسماعیل حاکمی

طیران مرغ دیدی تو زیای بند شهوت  
به در آی تا ببینی طیران آدمیت  
(سعیدی)

از دیر باز انسان در اندیشه پرواز به آسمانها و تسخیر فضا بوده و با تماشای پرواز مرغان هوا، سودای سیروسیاحت در فضاهای دوردست در سر می پرورانده است. در اساطیر و افسانهها آمده است که زمانی، نمرود پادشاه کلدانی، وقتی، کیکاووس پادشاه کیانی با بستن چند عقاب و کرکس به تختی، به آسمانها پرواز کرده اند. این افسانهها هر چه باشد: خواه راست و خواه دروغ، سرانجام رؤیاهای انسان به تحقق پیوست و با اختراع بالن و هواپیما، بشر به فضاهای لایتنهای دست یافت. امروزه که با پیشرفت دانش بشر، کرات آسمانی عرصه ناخست و ناز انسانها قرار گرفته، صفحاتی تازه پیش روی وی گشوده شده است.

در گذشته این سفرها و طیرانها و پروازها گاه در جهان ماده و گاه در عالم تخیل و اندیشه صورت پذیرفته است: پیری به یک چشم به هم زدن طی الارض نموده، و مردی از مردان حق سجاده بر آب افکنده و در مدتی کوتاه به ساحل نجات رسیده است. قصه پرواز حضرت سلیمان با قالیچه سحرآمیز نیز از همین اندیشهها مایه می گیرد و اشتیاق آدمیان را به پرواز و سفرهای آسان بیان می کند. در سخنان خواجه عبدالله انصاری آمده است: «اگر بر هواپری مگسی باشی و اگر بر روی آب روی خسی باشی، دل به دست آرتا کسی باشی».

معروف است که **ابوسعید ابی‌الخیر** را گفتند «که فلان کس بر روی آب می‌رود، گفت: سهل است؛ بزغی وزغنی وصعوه‌ای (پرنده‌ای) نیز بر روی آب می‌برود. گفتند که فلان کس در هوا می‌پرد. گفت: زغنی و مگسی نیز در هوا ببرد. گفتند: فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری می‌رود. شیخ گفت: شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب می‌شود. این چنین چیزها را بس قیمتی نیست، مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و با خلق ستد و داد کند و یک لحظه از خدای غافل نباشد» ۳

تنها فلسفه و دانشی که آرامش خاطر می‌بخشد و روح را به طیران می‌آورد تصوف و عرفان است، یعنی دنیای بی‌کران احساس که وسیع‌ترین دنیاهاست ۴. عشق‌غایت خلقت و مدار وجود آدمی است، چرا که روح انسان بازگشت و اتصال به مبدأ و منشأ اصلی خویش را می‌جوید. از این رو در طلب حق به راه عشق می‌پوید. ۵

در احوال حسین بن منصور حلاج، صوفی معروف آمده است که چون پای بر پایه دار نهاد گفت: «این نردبان آسمان است» ۶. میان داستان حلاج و سرگذشت حضرت عیسی‌مشابیهتی وجود دارد، و حافظ نیز به عروج مسیح اشاره می‌کند: ۷

سر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک از فروغ تو به خورشید رسد صد بر تو  
این سیر معنوی با قدم بی‌قدمی پیش می‌رود، باید چشم از دنیا بست و به او (خدا) گشود

و با یخودی، او را در خود یافت. ۸

صفاتی که در باطن آدمی جمع شده است بعضی صفات ستوران، و بعضی صفات ددان و دیوان، و بعضی صفات فرشتگان است. انسان باید جهد کند تا گوهر فرشته‌خویی خویش را به درجه کمال رساند و به معرفت حضرت الهیت نائل آید ۹. این توفیق تنها در سایه جد و جهد حاصل می‌شود و این گنج‌گرانبها به آسانی و بی‌رنج به دست نمی‌آید و به قول نظامی گنجوی:

مرغ نه‌ای بر فتوانی پرید تا تکنی جان نتوانی رسید ۱۰

از یک سوی ریاضت و کوشش لازم است و از سوی دیگر کشش و لطف حق:

نور حسی می‌کشد سوی ثری نور حقیق می‌برد سوی علا ۱۱

پس هر کسی مرد این میدان و شایسته آن درگاه نیست و گذشته از قابلیت ذاتی و پیکار با دیونفس، سایه حق نیز باید بر سر بنده بیفتد تا او را به مقصد خاص رهنمون گردد، چه به قول مولانا جلال‌الدین: «دانه هر مرغی انجیر نیست» و به فرموده حافظ:

گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض ورنه هر سنک و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

نقل است که **بایزید بسطامی** گفت: «اگر بینید مردی سجاده بر آب گسترده و در هوا

نشسته، تا اعمال او را در او امر و نواهی بینید فریب نخورید» ۱۲



معروف است که کسی از بایزید پرسید: راه به حق چگونه است؟ گفت: تو از راه برخیز

که به حق رسیدی. ۱۳۰

فلاسفه و شاعران متفکر از دیرباز جسم آدمی را به نفس و روح ویرا به مرغی تشبیه کرده اند. ابن سینا قصبه‌ای عربی با مطلع زیر در همین مورد سروده است:

هبطت اليك من المحل الارتفاع  
ورقاء ذات تعزز وتمنع

ومولوی راست در همین معنی:

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک  
چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم

ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بروست  
به هوای سرکوبش پرو بالی بز نم ۱۴

صورت ظاهر آدمی را قیمتی نیست و آنچه با ارزش است اندیشه‌های بلند اوست،

چه دیگر موجودات نیز در خور و خواب و خشم و شهوت با وی شریکند:

ای برادر تو همین اندیشه‌ای  
ما بقی را استخوان و ریشه‌ای ۱۱

از اینرو آدمی که به شرف (خلیفه الهی) مفتخر گردیده سعی دارد تا از خاکدان هوی و

هوس بگریزد و به سوی وطن اصلی خویش بال و پر بگشاید:

سایه یزدان بود بنده خدا  
مردۀ این عالم و زنده خدا

دامن او گیر و رو تویی گمان  
تا رهی از آفت آخر زمان ۱۲

\*

روزی به پرطاعت از این گنبد بلند  
بیرون پریده گریه جو مرغ پیر مرا ۱۵

حکیم سنائی غزنوی شاعر عارف فریاد بر می‌دارد:

چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین نشات

قفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر برین بالا

مولانا حقیقت وجود آدمی و درجات کمال او را از آغاز تا انتها بیان می‌کند و سیر و

سلوک بنده را تافنای مطلق در حق به روشنی شرح می‌دهد:

از جمادی مردم و نامی شدم  
وز نما مردم به حیوان سر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم  
پس چه ترسم کی ز مردنم شدم؟

حملاً دیگر بمیرم از بشر  
تا بر آرم از ملائک بال و پر

بار دیگر از ملک پران شوم  
آنچه اندر وهم ناید آن شوم

پس عدم مردم، عدم چون ارغنون  
گویدم گانا لیه راجعون ۱۱ ...

## یادداشتها:

- ۱- بوستان سعدی، باب سوم
- ۲- رسالهٔ واردات خواجه عبدالله انصاری
- ۳- اسرار التوحید، به اهتمام و تصحیح آقای دکتر ذبیح الله صفا، صفحه ۲۱۵
- ۴- بحثی در تصوف تألیف مرحوم دکتر غنی
- ۵- ارزش میراث صوفیه تألیف آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب. ص ۱۲۳
- ۶- تذکرة الاولیاء شیخ عطار
- ۷- ارزش میراث صوفیه ص ۷۸.
- ۸- بحثی در تصوف
- ۹- کیمیای سعادت امام محمد غزالی
- ۱۰- مخزن الاسرار نظامی طبع مرحوم وحید دستگردی
- ۱۱- مثنوی مولوی
- ۱۲- نقل از تاریخ تصوف دکتر غنی
- ۱۳- تاریخ تصوف دکتر غنی، صفحه ۳۷۶
- ۱۴- دیوان کبیر
- ۱۵- دیوان ناصر خسرو

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی